

چالش صلح و عدالت از منظر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و قطع‌نامه‌های شورای امنیت

مجتبی جانی پور*

استادیار گروه حقوق دانشگاه گیلان

سکینه خانعلی پور واجارگاه

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۷/۱)

چکیده:

هدف نوشتار حاضر بررسی چالش‌های موجود در سطح جامعه بین‌المللی، در مسیر دستیابی به صلح و عدالت است. این مطالعه به روش اسنادی و با تحلیل محتوای برخی از اسناد بین‌المللی از جمله، اساسنامه رم، منشور سازمان ملل متحد و برخی از قطع‌نامه‌های شورای امنیت صورت گرفته است. در این مقاله، ابتدا به تبیین جایگاه مفاهیم عدالت و صلح بین‌المللی پرداخته شده، در تعیین خاستگاه آنها در سطح بین‌الملل سعی شده است. سپس با تشریح ارتباط سیاست و حقوق بین‌الملل و بررسی تقدم و تأخر آنها در مسائل بین‌المللی، برخی از مهم‌ترین نمایندگانشان - شورای امنیت و دیوان کیفری بین‌المللی - در جامعه بین‌المللی معرفی شدند. در این رهگذر، ارتباط آنها و به ویژه تأثیر اقدامات شورا در قالب قطع‌نامه‌های فصل هفتم منشور، بررسی شد. در نهایت، با خدشه وارد نمودن به برخی از تصمیمات شورا که در قالب قطع‌نامه صادر می‌گردد، چگونگی دستیابی به صلحی پایدار، همراه با برقراری عدالت، تشریح شد.

کلید واژه‌ها: صلح بین‌المللی، عدالت بین‌المللی، شورای امنیت، دیوان کیفری بین‌المللی، قطع‌نامه‌های شورای امنیت، اساسنامه رم.

۱. مقدمه:

یکی از بغرنج‌ترین مسائل در زندگی ما، رنجی است که انسان‌ها با اعمال ظلم، بر خورده‌های مسلحانه و تجاوز بر هم نوع خود تحمیل می‌کنند. شاید اجرای عدالت کیفری متمدنانه‌ترین پاسخ به چنین خشونت‌هایی باشد. البته، استقرار یک نظام عدالت کیفری بین‌المللی رؤیای قرن‌ها بوده‌است. این رؤیا در سال ۱۹۴۵ به واقعیت نزدیک شد، سپس متوقف گردید، و در نهایت اوایل دهه ۱۹۹۰ با استقرار اولین دادگاه ویژه و به دنبال آن دیوان کیفری بین‌المللی (از این پس «دیوان») به واقعیت نزدیک شد (Cassese, 2011: 271-272). اما، محصور نمودن پدیده‌های اجتماعی بین‌المللی، در چارچوب قواعد حقوقی، به لحاظ خصیصه سیاسی آنها دشوار است. با این حال، ضرورت‌های ناشی از زیست اجتماعی دولت‌ها، موجب شد که قاعده‌مند کردن این پدیده‌ها وجهه همت قرار داده شود (شریف، ۱۳۷۳: ۱۱).

در طول تاریخ، روابط بین کشورهای مختلف بیشتر به وسیله انعقاد معاهده‌ها و توافق‌های گوناگون، صورت خارجی و تجلی عینی یافته است. در مقابل، بسیاری از اختلافات و منازعات بین‌المللی نیز مولود عدم اجرای این معاهده‌های بین‌المللی یا مربوط به اختلاف در تفسیر آنها بوده و هست. اهمیت این معاهده‌ها در این است که اغلب ضابطه‌های حقوق بین‌الملل در مقاله نام‌ها - هایی شکل گرفته که توسط نمایندگان رسمی کشورهای جهان در کنفرانس‌های دیپلماتیک یا نهادهای دیگر بین‌المللی تدوین یافته، مقبولیت عام به خود گرفته است. به علاوه، تأسیس اغلب سازمان‌های بین‌المللی هم چون سازمان ملل، مبتنی بر معاهده‌های بین‌المللی است که به نام‌های منشور، میثاق یا پیمان، بین کشورهای تشکیل دهنده آنها منعقد شده است (عنایت، ۱۳۷۰: ۱۱).

اما با وجود اهمیت این معاهده‌ها، از مناقشات اساسی دنیای حاضر، عمل به آنها یا نادیده گرفتن آنها است؛ زیرا این معاهده‌ها ناخودآگاه در پاسخ به وضعیت‌های مختلف ایجاد شده که ممکن است به نفع یا ضرر گروهی از کشورها باشد. به همین دلیل همه کشورهای جهان به یک میزان از آنها استقبال نمی‌کنند و چنین معاهده‌هایی مورد اقبال همه کشورهای قرار نمی‌گیرند. بسیاری از فشارهای بین‌المللی نیز به منظور اجبار به انجام این معاهده‌ها و میثاق‌ها صورت می‌گیرد. بر اثر نقض مقررات مختلف ناشی از اسناد بین‌المللی است که نهادهایی چون شورای امنیت یا سایر ارگان‌های تصمیم‌گیرنده و انجمن‌های حمایتی، شروع به کار نموده، از قدرت‌های الزام‌آفرینشان استفاده می‌کنند. اما به قول قاضی لاشارییر «این یک واقعیت است که هر کشوری «سیاست حقوقی» را که بیشتر بر وفق اهدافش در سطح جهانی باشد تعقیب می‌کند» (کاسسه، ۱۳۷۰: ۴۲۶).

در حال حاضر، معاهده‌ها و عرف بین‌المللی، از جمله منابع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند. این دو مورد گاه یکدیگر را تقویت و گاه تعدیل می‌کنند. بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی منشأ معاهده‌ای داشته و ممکن است گروهی از دولت‌ها به آن پیوسته و گروهی به آن ملحق نشده باشند. به همین دلیل، یک پارچگی دولت‌ها در تعهدات و حقوقشان نسبت به جامعه بین‌الملل دستخوش تغییر شده است و همواره دولت‌ها از نظامی یکسان پیروی نمی‌کنند. براساس عرف و کنوانسیون‌ها نیز هر دولت که معاهده‌ای را می‌پذیرد، تنها اوست که تابع و متعهد آن معاهده است. حال آن که نمی‌توان تمام دنیا را به میزان دولت‌هایی که ملحق شده یا نشده‌اند، تقسیم کرد. به همین دلیل وجود هر معاهده‌ای، بر حقوق بین‌الملل و قواعد آن نسبت به کل کشورهای جهان مؤثر است. بنابراین، کشورهای غیرعضو نمی‌توانند به بهانه عدم رضایت یا الحاق، به کلی از پیروی از قواعد جدید ایجاد شده توسط آن‌ها سرباز زنند. به ویژه معاهده‌هایی که با استقبال کشورهای فراوانی مواجه شده باشد. چرا که دولت‌های عضو و غیرعضو نمی‌توانند ارتباطات خود با دیگران را به طور کامل قطع کنند. به همین دلیل، هرچه کشورهای بیشتری به یک معاهده بپیوندند، الزام خود به خودی تعهدهای ناشی از این معاهده جدید بر دولت‌های غیرعضو بیشتر می‌شود و احتمال این که براساس این قرار داد جدید مجبور به انجام کاری شوند، بسیار بالا می‌رود.

با این حال، در طول جنگ جهانی دوم و بعد از آن، حفظ صلح، مهم‌ترین دغدغه جامعه جهانی شد و تمام هدف‌های دیگر از جمله احترام به سایر قاعده‌های حقوق بین‌الملل و برقراری عدالت تحت‌الشعاع آن قرار گرفت. در این مقاله برآنیم تا با نگاهی به خطوط کلی صلح و عدالت در جامعه بین‌الملل که به نوعی حاصل سیاست و حقوق بین‌الملل می‌باشند، به تعارضات میان این دو و نمایندگان احتمالی آنها بپردازیم. در نهایت، سعی در آشتی این دو مفهوم کهن و البته اساسی، به ویژه در ارتباطات بین ارگان‌های متصدی این امور داریم.

۲. خطوط کلی در ارتباط با صلح و عدالت:

در دنیای کنونی که مواد قانونی و نگرش‌های سیاسی گاه در راستای هم و گاه در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، صحبت از راهکارهای حقوقی و سیاسی از الزامات مسائل بین‌الملل است. سیاست و حقوق بین‌الملل نه با هم هستند و نه از هم جدا، بلکه هر دو مستقلاً وجود دارند. این که کدام یک قدرتمندتر است و کدام یک بهتر، مناقشه‌ای طولانی می‌طلبد. اما، زور و قدرت در دستان کسانی است که از نظر سیاسی برترند. سیاست برتر و قدرت چانه‌زنی بیشتر می‌تواند تبریئه کند و ضعف و ناتوانی می‌تواند محکوم شود. دولت‌های قدرتمند سعی در استفاده هر چه بیشتر از راهکارهای سیاسی و دولت‌های ضعیف‌تر سعی در استفاده از راهکارهای حقوقی دارند؛ زیرا در سیاست، قدرت

زور آزمایی می‌تواند دولت را پیروز کند، حال آن که قبول حقوق بین‌الملل یعنی، پذیرش تساوی دولت‌ها با یکدیگر؛ مسلم است دولت‌هایی که دارای قدرت سیاسی، اقتصادی و ... بالاتر و در نهایت قدرت چانه‌زنی بیشتر هستند، خواستار حفظ حقوق بیشتر هم می‌باشند که در زیر پرچم حقوق بین‌الملل قابل دسترس نیست. «هر دولت یک رأی» به اعتقاد دولت‌های قوی‌تر برای دنیایی است که همه در آن از قدرت‌های برابر و حداقل نزدیک به هم برخوردارند. دنیایی که همه دولت‌ها به یک میزان در پیشبرد و پیشرفت جهان نقش داشته باشند. حال آن که در دنیای امروز این برابری به چشم نمی‌خورد؛ شاید هم منافعی در تعارض با این برابری قرار می‌گیرند.

البته به اعتقاد برخی نویسندگان، از آن جا که حقوق بین‌الملل یک سیستم حقوقی واقع‌گرا است، به چگونگی روابط قدرت‌های موجود در صحنه بین‌المللی نیز توجه دارد و تا حدی می‌کوشد تا مقررات حقوقی، ترجمانی از آن قدرت‌ها باشد؛ زیرا، زور منبع اساسی مشروعیت در جامعه بین‌الملل است و پشتیبانی حقوق از قدرت، قدرت را مشروعیت می‌بخشد و آن را مستقر می‌سازد. به علاوه، از آن جا که قدرت در جامعه جهانی به صورت متمرکز در نیامده و کشورها نیز اصولی را در این زمینه تدوین نکرده‌اند و قدرت حاکمه مافوقی که بتواند وضعیت‌های جدید را مشروعیت بخشد وجود ندارد، قواعد حقوقی الزاماً باید تحت سلطه تنها معیار موجود یعنی زور باشد تا در پرتو آن بتوان وقایع و وضعیت‌های جدید را از نظر حقوقی ارزیابی کرد (کاسسه، ۱۳۷۰: ۴۵-۴۴). حکومت زور نیز ناخودآگاه موجب کاهش اثر و به کارگیری راهکارهای حقوقی می‌شود. راهکارهایی که به وسیله نهادهای حقوقی تبلور و عینیت یافته‌اند.

در حال حاضر، به دلیل عدم تساوی نقش دولت‌ها در جامعه بین‌الملل، این سیاست بین‌الملل است که حاکم است. اما سازمان‌های بین‌المللی حقوقی، مانند کلیه نهادهای سیاسی و اداری، به این گرایش دارند که روز به روز به اقتدار و نفوذشان بیفزایند و به تدریج به مراکز تصمیم‌گیری مستقل تبدیل شوند. همان‌طور که هم اکنون، در بسیاری از این سازمان‌ها، اعضای قدرتمند نمی‌توانند نفوذ قاطعی بر آن داشته باشند یا سازمان‌های مذکور را وادار سازند تا راه دیگری جز آن چه اکثریت پیش پای آنها نهاده است، در پیش گیرند. کشورهای عضو، در نهایت با سازمان‌هایی مواجه هستند که با این که به‌طور رسمی موجودیت و اقتدارشان به آنها بستگی دارد، ولی در عمل در برابر تک‌تک آنها استقلال رأی دارند. اگر کشورهای قدرتمند بخواهند اعمال نفوذ کنند، ناگزیرند در چارچوب قانونی مقرر اقدام مشترکی مبدول دارند و در صورت عدم توفیق در هماهنگ ساختن سیاست خود، باید به‌طور انفرادی به روش غیرمستقیم یا زد و بندهای پشت پرده توسل جویند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۰-۱۱۹).

مسئله زمانی نمود بیشتری به خود می‌گیرد که نهاد حقوقی قابل بحث به منظور رسیدگی به برخی از عملکردها و قضاوت در مورد اعمال و ترک‌اعمالی به وجود بیاید که جرم محسوب می‌شوند. چالشی که به طور معمول برخی از نهادهای سیاسی و حتی دولت‌ها با برخی از دیوان‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی مانند دیوان دادگستری بین‌المللی و اخیراً دیوان کیفری بین‌المللی به وجود آورده‌اند. به ویژه در مقابل راهکارهای سیاسی که شورای امنیت و به نام حفظ و استقرار صلح و امنیت بین‌الملل ارائه می‌دهد. این مفاهیم گاه در تقابل با مفهوم عدالت مورد نظر این نهادهای حقوقی - قضایی قرار می‌گیرند. البته به نظر می‌رسد که منطوق و مفهوم مجموعه مقررات بین‌المللی و از جمله منشور ملل متحد نیز اولویت برقراری نظم عمومی و امنیت باشد، نه پرداختن به مفاهیم ارزشی نظیر عدالت و انصاف. هرچند، این اسناد با این مفاهیم بیگانه نیستند. بند ۳ ماده ۲ منشور^۱ به عدالت اشاره نموده و به ظاهر آن را هم‌شأن صلح و امنیت بین‌المللی تلقی نموده است. در واقع، عدالت یکی از اهدافی است که در مقدمه منشور به آن اشاره و پیشبرد و تشویق برای احترام به حقوق بشر به طور صریح به عنوان یکی از اهداف سازمان ملل شمرده شده است. بنابراین، پاسخ به نقض فاحش این موارد از طریق ابزار کیفری متناسب با شدت جرایم مربوط، بخش جدایی‌ناپذیر رشد حقوق بشر و عدالت است که باید در محدوده بند ۳ ماده ۱^۲ از منشور قرار گیرد. در همین راستا، تمامی ارگان‌های سازمان ملل، براساس منشور متعهدند و وظیفه دارند در پی اهداف منشور، وظایف خود را انجام دهند. توسعه به سمت وضعی اصولی‌تر برای حمایت و پاسخ به چنین اعمالی، عدالت را به عنوان یک قسمت جدایی‌ناپذیر از صلح و امنیت پیشنهاد می‌کند (Oette, 2010: 353). همان‌طور که بسیاری از اعضای شورای امنیت در هنگام تصویب قطع‌نامه ۱۵۹۳ (۲۰۰۵)^۳، در مورد جنگ دارفور، تأکید کردند که اهداف صلح و عدالت می‌توانند و باید در یک زمان (با هم) دنبال شوند (Oette, 2010: 347).

با این حال، سیستم امنیت جمعی بین‌المللی که در پی استقرار صلح است، ابتدا به ساکن دارای ویژگی دفاعی بوده، با اتکا به ایده هم‌بستگی جهانی مبتنی بر مسئولیت دولت‌ها، به طور کامل از نظام‌های اتحاد سنتی ملهم از مفهوم صلح و امنیت (یعنی صلحی که آئینه تمام‌نمای عدالت باشد)

۱. براساس این بند: «کلیه اعضا اختلافات بین‌المللی را به وسایل مسالمت‌آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیافتد، حل خواهند کرد».

۲. ماده ۱: «مقاصد ملل متحد به قرار زیر است: ۳- حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب».

۳. براساس این قطع‌نامه، شورای امنیت تصمیم گرفت که موقعیت دارفور را از ۱ جولای ۲۰۰۲ به دفتر دادستان دیوان ارجاع دهد.

متمایز شده است. در چنین شرایطی هر کشوری برای امنیت خود به دیگران وابسته شده، هر تجاوزی می‌باید توسط همهٔ جامعهٔ بین‌المللی سرکوب و دفع شود. در واقع در این نظام، شورای امنیت، نمایندهٔ دولت‌هایی خواهد بود که باید به یاری دولت قربانی تجاوز بشتابد و این نهاد به نمایندگی از طرف جامعهٔ بین‌المللی اقدام خواهد کرد. پس، ساخت حقیقی نظام امنیت جمعی مبتنی بر منشور، به طور عمده در صدد برقراری وضعیت بدون جنگ و تهدید می‌باشد نه جستجوی عدالت (سواری، ۱۳۹۰: ۲۴۷). اما، صلح به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه در درجهٔ نخست باید به عدالت و انصاف به عنوان یکی از مهم‌ترین قاعده‌های بین‌المللی توجه شود؛ می‌توان گفت در حال حاضر، عدالت فدای صلح شده و این صلح است که به عنوان هدف اساسی دنبال می‌شود. حال آن که صلحی که در پی آن عدالتی نباشد پایدار نخواهد ماند. شاید یکی از دلایل اصلی عدم پایداری صلح در کشورهای دنیا، عدم توجه به صلحی است که می‌تواند ناشی از عدالت باشد و نیز عدم توجه به این که بدون تحقق عدالت نمی‌توان انتظار صلح پایدار را داشت و تلاش به منظور دستیابی به صلح باید قبل از هر چیز عدالت را به ارمغان بیاورد.

۳. خاستگاه سیاست و حقوق بین‌الملل به عنوان نمایندگان صلح و عدالت:

در حال حاضر سخن از سیاست بین‌الملل ناخودآگاه نام شورای امنیت را به ذهن متبادر می‌کند. گویی این دو با هم عجین شده‌اند. شورای امنیت، نمود اصلی سیاست بین‌الملل در جهان امروز است که صبغهٔ نیمه حقوقی در کنار مجمع به خود گرفته و شاید تنها مرجعی است که در عین حال که حکم می‌دهد، اجرای آن را نیز برعهده دارد و همچنین سرنوشت سازترین اختلافات در جامعهٔ بشری به او ارجاع می‌گردد (شریف، ۱۳۷۳: ۱۴). از قوی‌ترین حربه‌های این شورا، حق وتو و صدور قطع‌نامه است. اما نباید فراموش کرد اساس اقتدار این بزرگترین بازیگر، یا به عبارتی دیگر بازیگر پرتوان سیاست بین‌الملل، منبعث از یک معاهده‌ای است که ماهیتی حقوقی دارد و آن نیز منشور سازمان ملل متحد است که کشورها به آن پیوسته‌اند. در واقع، منشور سازمان ملل متحد عطا کنندهٔ نقش و قدرت شورا است.

بنابراین اگر به درستی نگاه کنیم، بعد از سال ۱۹۴۵ و برقراری منشور سازمان، می‌توان ادعان داشت که سیاست بین‌الملل در لوای یک راهکار حقوقی، قدرت عملیات و مانور پیدا کرده است. هر چند به جرأت می‌توان گفت که این زادهٔ منشور، از خود آن نیز قوی‌تر شده است و در برخی تصمیمات بدون توجه به حیطةٔ صلاحیت آن اقدام می‌کند و دیگر منشور نمی‌تواند مانعی در برابر تصمیمات گاه منفعت طلبانهٔ آن به شمار رود. منشور ملل متحد که خاستگاه اصلی این شورا است در حال حاضر در مقابل آن زانو زده و شاید بتوان گفت عاجزانه از آن خواهش می‌کند تا همین

اعتبار باقی مانده را نیز برای آن حفظ کند. در واقع، شورای امنیت قرار بود تا بر اعتبار و اقتدار منشور بیافزاید نه آن که از اثر آن بکاهد. تفسیرهای شورای امنیت از حقوق و اختیاراتش برطبق منشور گاه خلاف اهداف منشور و حتی خلاف آن چیزی است که برای شورا مقرر شده؛ اما شورای امنیت در حال حاضر بسیار بزرگ‌تر و مقتدرتر از منشور شده است.

فرمول شورای امنیت در واقع بازتاب رئالیسم سیاسی زمان بعد از جنگ جهانی دوم است (سواری، ۱۳۹۰: ۲۴۷). همین که تهدید نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی به تشخیص شورا محرز شد، این نهاد صلاحیت پیدا می‌کند تا در قضیه پدید آمده دخالت کند و حتی برای دفع خطر به اقداماتی دست یازد، که ممکن است آثار منفی احتمالی این اقدامات از منظر موازین عدالت اخلاقی قابل توجیه نباشد (سواری، ۱۳۹۰: ۲۵۱)؛ زیرا، پس از جنگ جهانی اول و دوم، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، اهمیتی برجسته برای جامعه بین‌الملل بود و از این جهت، ایجاد سازمان ملل متحد و اعطای تقریباً کامل قدرت به ارگان سیاسی آن، شورای امنیت، برای پیش بردن این هدف بود (Jain, 2005: 239). چراکه اساس منشور، اصلی را مقرر داشته که طبق آن هر اختلاف (که در آن امکان دارد امنیت و صلح جهانی را به مخاطره اندازد) مسئله‌ای است که به منافع کل جامعه جهانی مربوط می‌شود، به نحوی که طرفین به ناگزیر باید بپذیرند تا اختلاف آنها در شورای امنیت (یا مجمع عمومی) مطرح شود و این مرجع اعم از این که طرفین بخواهند یا نه، تشخیص می‌دهد که رسیدگی به امر متنازع فیه به نفع صلح جهانی است یا خیر. (کاسسه، ۱۳۷۰: ۲۳۹). اما در این راه به اعتقاد پطروس غالی، دبیرکل سابق سازمان ملل، «... شورای امنیت، منافع اعضا را مبنای عمل خود قرار می‌دهد، نه اجرای عدالت را و ما باید درک کنیم که شورای امنیت یک نهاد سیاسی است...» (سواری، ۱۳۹۰: ۲۵۷).

با این حال، هدف و اصل اولیه سازمان ملل متحد این بوده و هست که صلح و امنیت بین‌المللی را براساس عدالت و موازین حقوق بین‌الملل به جهانیان عرضه دارد. این اصل باید بر همه عملکردها و تصمیم‌های شورای امنیت حاکمیت پیدا کند. شورا مکلف است همه اقدامات خود را منطبق با اهداف اصلی و اصولی ملل متحد به عمل آورد. این تکلیف، مسئولیت اولیه این شورا، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را نیز شامل می‌شود و شورا باید با حسن نیت این تعهد را انجام دهد. وظایف شورا فقط آنهایی تلقی می‌شود که با اصول عدالت و منشور ملل متحد مطابقت داشته باشد. هرگونه مخالفت با این اصول نمی‌تواند به عنوان وظیفه شورا قلمداد یا به عنوان بخشی از منشور عنوان شود (شریف، ۱۳۷۳: ۲۳). بدین لحاظ همان‌گونه که کشورها پذیرفته‌اند که تصمیمات شورای امنیت را مطابق ماده ۲۵ منشور در محدوده منطوق این ماده بپذیرند، شورای امنیت نیز مقید است در چارچوب منشور عمل کند.

منطوق موادی از منشور که ناظر به تکالیف و اختیارات شورای امنیت است، گویای این واقعیت‌اند که شورای امنیت باید (۲۴۵) حافظ صلح و امنیت، یا به عبارت دیگر نگهبان نظم عمومی بین‌المللی باشد، تا نهادهای دیگر، اعم از ملی یا بین‌المللی در پرتو این نظم، آرمان‌های دیگر از جمله برقراری عدالت را سرلوحهٔ فعالیت‌های خود قرار دهند. بنابراین، در منطق حاکم بر منشور، مصلحت عمومی، ایجاد یک محیط دور از خشونت است. اما باید توجه داشت که آرامش و امنیت واقعی از طریق تعقیب و مجازات جنایات مهم امکان‌پذیر است که به ظاهر در حیطهٔ تکالیف شورا نیست؛ اما این مهم، لازمهٔ حیات مبتنی بر عدالت است (سواری، ۱۳۹۰: ۲۴۶-۲۴۵). مسئله «صلح به همراه عدالت»^۱، به‌طور ویژه‌ای در دیوان ویژه برای رسیدگی به جرایم ارتكابی در یوگسلاوی سابق^۲ و دیوان ویژه برای رسیدگی به جرایم ارتكابی در رواندا^۳ شکل گرفت. هر دو دیوان ویژه، بر این مقدمه استوارند که صلحی بدون عدالت، به وجود نخواهد آمد. همان‌طور که گراهام بلویت (Graham Blewitt) معاون دادستان ICTY ذکر می‌کند: «این دیوان، به طور اساسی، ابزاری برای صلح است. تعقیب کیفری اشخاصی که برای نقض جدی‌ترین حقوق بشردوستانه بین‌المللی مسئول هستند، موضوع اصلی در فرآیند صلح یوگسلاوی سابق (former Yugoslavia) تلقی می‌شود.» در واقع، تأثیر اصلی محاکمات کیفری کمک به صلح اجتماعی است (Clark, 2011: 539).

واقعیتی که الهام بخش دیوان کیفری بین‌المللی نیز بود. دیوانی که شاید بتوان آن را به نوعی نمایندهٔ حقوق بین‌الملل و ایجاد کنندهٔ اصلی عدالت در جامعهٔ بین‌الملل امروز دانست. دیوانی که منشأ آن یک معاهده و راهکاری حقوقی است که به پشتوانهٔ توافق و قرارداد گروه کشوری از کشورها ایجاد شده است؛ زیرا اعتقاد بر این است، با وجود سایه سنگین سیاست و روابط بین‌الملل بر قواعد بین‌المللی موجود و برای اصالت دادن به عدالت، تا آنجا که می‌توان باید به دور از منافع و جناح‌بندی‌های سیاسی، مسئله جنایات و جرایم بین‌المللی را در هر کجای جهان بی‌طرفانه بررسی نمود (رضوی فرد، ۱۳۸۸). با این حال، این نظام عدالت کیفری نمی‌تواند مصون از برخورد با شورا باشد. برخوردهایی که گاه جنبهٔ حمایتی و موافق و گاه مخالف پیدا می‌کند. این دو ارکان گاه هم سو با یکدیگر به جریانات بین‌الملل می‌نگرند و گاه با توجه به ساختار و جایگاه‌شان در جامعهٔ بین‌الملل، علی‌رغم تشابه در منشأ پیدایش‌شان، به یک پدیده، از زوایای گوناگون توجه می‌کنند و با توجه به صلاحیت‌های مشابه، گاه در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. به همین جهت و با آگاهی

1. Peace via Justice.
2. International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (ICTY)
3. International Criminal Tribunal for Rwanda (ICTR)

به همین مسئله بود که در هنگام تصویب اساسنامه رم، به شورای امنیت اجازه تعلیق تعقیب و تحقیق در ماده ۱۶ آن داده شد.

به اعتقاد برخی این ماده از اساسنامه، مهم‌ترین محمل حقوقی، نادیده گرفتن یا تعلیق اجرای عدالت به بهانه اجتناب از به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی است. باید توجه کرد که این اختیار، به‌عنوان وسیله‌ای برای کنترل سیاسی محدود، بر کار دادستان در اساسنامه «دیوان» داخل شده است؛ زیرا در مواردی ممکن است رسیدگی «دیوان» با قطع‌نامه شورای امنیت در مورد یک مخاصمه در حال وقوع تداخل داشته باشد. در چنین شرایط محدودی اعضای «دیوان» پذیرفتند که شورای امنیت براساس فصل هفتم منشور می‌تواند درخواست کند که شرایط صلح و امنیت بر اجرای فوری عدالت مقدم هستند (آکندی، ۱۳۸۵: ۵۱۳)؛ زیرا، با آن که دولت‌ها مایل بودند که «دیوان» استقلال خود را از شورا حفظ کرده و با بی‌طرفی به جنایت‌های ارتكابی رسیدگی نماید، صاحبان حق و تو در شورای امنیت همواره مایل بودند تا قدرت خود را از طریق شورا حفظ کنند و آن را در اختیار نهاد دیگری چون دیوان کیفری بین‌المللی قرار ندهند (میر محمد صادقی، ۱۳۸۷: ۸۴). اما باید توجه نمود، با آن که اساسنامه رم راه توسل به شیوه‌های غیرحقوقی و تعلیق و توقف در رسیدگی را در پرونده‌های ارجاعی به «دیوان» باز گذاشته است، اما توقف در این جا به معنای خروج پرونده از دستور کار «دیوان» به تقاضای شورای امنیت نیست. همانگونه که میشل مونتاس، سخنگوی سازمان ملل متحد، و سفیر فرانسه نیز معتقدند که شورای امنیت نباید در کار «دیوان» مداخله کند (سواری، ۱۳۹۰: ۲۵۸).

در جلسه افتتاحیه معاهده رم، چندین کشور به ماده ۱۶ اعتراض کردند مبنی بر این که، تضعیف رژیم معاهده‌ای است که راجع به عدالت (۸۸) برای نظم حقوقی بین‌المللی، بحث می‌کند. عدالت همانند صلح یک ارزش برای سازمان ملل متحد است. در ضمن حفظ صلح قطعی مستلزم آن است که سازمان ملل از عهده مسائل مربوط به عدالت بین‌المللی برآید. با این وجود شورای امنیت صلح و عدالت را جدا و گاهی نیروهای معارض می‌بیند. چنین دیدگاهی منجر به برنامه‌های عملی می‌شود، که به نحو خطرناکی مستعد ایجاد اختلاف بین سازمان ملل و «دیوان» است (کریر و دی. وایت، ۱۳۸۴: ۸۹-۸۸). درواقع، فرضیه اصلی نهفته در ماده ۱۶ اساسنامه این بود که شورای امنیت در شرایط خاصی که تشخیص دهد تحقیق یا پیگرد قضایی، به کنترل وی بر اوضاع آسیب

۱. ماده ۱۶: «پس از صدور قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت به موجب فصل ۷ منشور ملل متحد (مبنی بر درخواست تعلیق تحقیق یا تعقیب) هیچ تحقیق یا تعقیبی به موجب اساسنامه نمی‌تواند به مدت ۱۲ ماه شروع شود یا ادامه یابد، این درخواست به موجب همان شرایط قابل تجدید توسط شورای امنیت می‌باشد.»

می‌رساند به صلاحیت خود استناد کند. بنابراین باید در هر مورد جداگانه تشخیص داد که آیا در شرایط و اوضاع و احوال پرونده در دست رسیدگی باید به ماده ۱۶ استناد کرد یا نه. اما نکته‌ای که در پذیرش و عمل و خودداری از عمل در مورد معاهده‌ها از جمله اساسنامه رم، اهمیت بسزایی دارد، دولت‌هایی است که به آن می‌پیوندند؛ زیرا هر چه قدرت دولت‌هایی که به آن پیوسته‌اند بیشتر باشد، امکان عمل و رعایت آن معاهده بالاتر می‌رود. در واقع صاحبان قدرت، تنها ضمانت اجرای انجام معاهده محسوب می‌شوند. کسانی که می‌توانند با اعمال فشار بر سایر دولت‌ها، اجرای کامل و صحیح معاهده‌ها را از آنها بخواهند؛ زیرا در حال حاضر به دلیل حاکمیت سیاست و روابط بین‌الملل، نهادهای حقوقی نیز ناخودآگاه نمی‌توانند در فعالیت‌های خود از آثار و تبعات سیاسی که به همراه داشته، غافل باشند و هر چه تلاش کنند، تفکیک کامل حقوق و تصمیمات حقوقی از ارتباطات سیاسی در عرصه بین‌الملل عملی نیست^۱. در این جا باز هم آن چه می‌تواند دولتی را به همکاری ترغیب نماید، بیش از خود تعهد، وجهه حاصله از انجام تعهد است. دولت‌ها در انجام اعمال حقوقی بیشتر به وجهه سیاسی توجه دارند و به آنچه که می‌تواند به حسن روابط یا قطع ارتباط با سایر کشورها منجر شود، می‌اندیشند. در واقع دولت‌ها، مانند مجرمانی هستند که بیش از این که از خود جرم به دلیل ناپسند بودن آن بپرهیزند، از مجازاتی که ممکن است موجب آبروریزی و سلب حیثیت آنها شود، هراس دارند.

اگرچه تعداد قابل ملاحظه معاهده‌هایی که کشورها منعقد می‌سازند و وجود سازمانهای بین‌المللی متعددی که در آنها کشورها با یکدیگر همکاری می‌کنند، دلالت کافی بر این امر دارد که کشورهای مستقل در روابط بین‌المللی خود به ضوابط بین‌المللی توجه دارند. این کشورها تا آنجا که ممکن باشد، می‌کوشند وفق آن رفتار کنند و حتی در زمینه‌هایی که بسیار دشوار است کشورها را وادار نمایند تا به قواعد حقوقی گردن نهند، به علل مختلف، با احتیاط و دور اندیشی بسیار رفتار می‌کنند. فشاری که ممکن است سازمان ملل متحد بر کشور متخلف وارد کند، فشار افکار عمومی، ضرورت تیره نساختن روابط حسنه در زمینه‌های اقتصادی و تجاری و سیاسی، نیاز به محروم نشدن از پشتیبانی کشورهای دیگر که کشور مرتکب عمل نامشروع، می‌تواند با آنها پیوندهای سیاسی و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. همانطور که رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری در گزارش ۱۱ نوامبر ۱۹۹۱ به مجمع عمومی اظهار داشت که یک دیوان منصف باید منحصراً قواعد حقوقی را حین رسیدگی مدنظر قرار دهد، ولی در عین حال نباید از آثار سیاسی تصمیمات خود غافل بماند (شریف، ۱۳۷۳: ۱۳۴). همین طور دادستان دیوان کیفری بین‌المللی متذکر می‌شود که شدت یک واقعه، در انتخاب آن موقعیت برای تعقیب معیاری کلیدی است. اما، ملاحظات سیاسی و واقع‌گرایانه نیز وجود دارد که ممکن است در مسأله تأثیرگذار باشد (Clark, 2011: 530).

عقیدتی داشته باشد و ... عواملی هستند که کشورها را به رعایت معاهدات ترغیب می‌کنند (کاسسه، ۱۳۷۰: ۴۴۲-۴۴۳).

به همین دلیل، دادگاه‌های بین‌المللی، مانند دیوان کیفری بین‌المللی، تنها در صورتی می‌توانند به درستی و با قدرت عمل کنند که دولت‌های ملی به آنها کمک نموده و آنها را حمایت نمایند (Clark, 2011: 529). در غیر این صورت، امیدی به موفقیت این دادگاه‌ها وجود ندارد؛ زیرا هر یک از نقاط جهان که در آن مظنون یا مدرک جرم قرار گیرد، قسمتی از قلمرو یک دولت است و تا زمانی که میل به همکاری نداشته باشند، نمی‌توان کاری کرد. چرا که، صلاحیت سرزمینی کشورها و احترام به آن از اصول مسلم حقوق کیفری داخلی و بین‌المللی محسوب می‌شود. در واقع، افرادی مانند میلوشویچ، کارادزیچ و تیلور دستگیر و به محاکمه کشیده شدند، تنها به این دلیل که مقامات ملی تصمیم به همکاری با دادگاه‌های بین‌المللی گرفته بودند (Cassese, 2011: 273-274).

۴. تبلور عینی تعارض صلح و عدالت در قطع‌نامه‌های شورای امنیت:

شورای امنیت طبق مواد ۲۵ و ۱۰۳^۱ منشور، ممکن است از طریق به کار بردن اختیاراتش بر اساس فصل هفتم منشور تعهدات و حقوقی را که دولت‌ها نسبت به معاهده‌ای خاص دارند نادیده بگیرد. البته ماده ۱۰۳ منشور به صراحت نمی‌گوید، تصمیمات شورای امنیت براساس فصل هفتم بر هر معاهده متعارض دیگری ترجیح دارد. اما تعهدی که دولت‌ها طبق ماده ۲۵ دارند که «تصمیمات شورای امنیت را بپذیرند و اجرا کنند»، یک تعهد براساس منشور ملل متحد و در طول ماده ۱۰۳ می‌باشد. از این رو اعضای ملل متحد، طبق ماده ۱۰۳ متعهد می‌شوند تا تعهداتی را که از قطع‌نامه‌های شورای امنیت براساس فصل هفتم ناشی می‌شود، بر هر تصمیم دیگری مقدم بدانند. بنابراین به عنوان مثال اگر دولت‌ها براساس قطع‌نامه شورای امنیت، اشخاص متهم را به دیوان کیفری بین‌المللی تحویل ندهند، شورا می‌تواند به تخلفات آنها رسیدگی کند؛ چرا که دولت‌ها طبق ماده ۲۵ منشور موظف به رعایت قطع‌نامه‌های شورا هستند. حال اگر قطع‌نامه‌های شورا صلاحیت «دیوان» را

۱. ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد: «در تعارض بین تعهدات اعضای سازمان ملل متحد طبق این منشور و تعهداتشان بر طبق هر توافق بین‌المللی دیگری، تعهداتشان طبق منشور حاضر حکم فرما خواهد بود.»
ماده ۲۵ منشور ملل متحد: «اعضای سازمان ملل متحد بر قبول و انجام تصمیمات شورای امنیت بر طبق منشور حاضر توافق می‌کنند.»

تحدید یا منع نماید، بر این اساس، تصمیمات اتخاذ شده طبق فصل هفتم منشور می‌تواند برتر از تعهدات دولت‌های عضو ملل متحد نسبت به اسناد دیگر از جمله اساس نامه^۱ رم باشد؟

تضادی که پس از تصویب و صدور قطع‌نامه‌های ۱۴۲۲، ۱۴۸۷ و به ویژه قطع‌نامه ۱۴۹۷ به وجود آمده است. بر اساس بند ۱ از دو قطع‌نامه ۱۴۲۲ و ۱۴۸۷: «با این تقاضا که مطابق با ماده ۱۶ از اساسنامه رم، اگر موقعیتی ایجاد شود که مشمول مقامات رسمی یا پرسنل سابق یا فعلی از یک دولت غیر عضو اساسنامه رم شود، از جمله فعل یا ترک فعلی مربوط به عملیات مجاز یا استقرار یافته سازمان ملل، برای ۱۲ ماه تعقیب یا تحقیقی صورت نمی‌گیرد؛ مگر اینکه شورای امنیت تصمیم دیگری اتخاذ نماید.» اما در بند ۷ از اساسنامه ۱۴۹۷، شیوه بیان و واژگان مورد استفاده شورای امنیت، متفاوت از قطع‌نامه‌های پیشین است. براساس این بند: «تصمیم این است که مقامات رسمی یا کارکنان فعلی یا سابق از یک دولت شرکت‌کننده در عملیات صلح لیبریا، که عضو اساسنامه رم نیستند، نسبت به تمام افعال یا ترک فعل‌های ادعایی ناشی از نیروهای چندملیتی سازمان ملل متحد یا مربوط به آنها که در لیبریا مستقر هستند در صلاحیت انحصاری آن دولت شرکت‌کننده است، مگر اینکه چنین صلاحیت انحصاری به طور صریح از سوی دولت شرکت‌کننده صرف نظر شود».

همان‌طور که قطع‌نامه ۱۴۲۲ در قسمت مربوط، از «دیوان» طبق ماده ۱۶ اساسنامه توقف یا تعلیق شروع یا اقدام به تحقیق یا تعقیب را در ارتباط با هر پرونده‌ای که درگیر با اعمال مرتبط با عملیات مجاز سازمان ملل برای یک دوره ۱۲ ماهه است که از ۱ جولای ۲۰۰۲ آغاز می‌شود، تقاضا می‌کند. تعلیق طبق شرایط مشابه برای ۱۲ ماه دیگر و برای هر وقت که ضروری باشد، تجدیدشدنی است. قطع‌نامه ۱۴۸۷ نیز با منطوق مشابهی در بند ۱ خود، اعلام‌کننده این اختیار شورا بر طبق ماده ۱۶ اساسنامه رم است. اما در قطع‌نامه ۱۴۹۷ ممانعت از اعمال صلاحیت در این قطع‌نامه، طبق ماده ۱۶ از اساسنامه رم نیست. در پاراگراف ۷ صلاحیت انحصاری، برای دولت‌های شرکت‌کننده غیر عضو «دیوان»، بر اعمال نیروهای شان، در نظر گرفته شده است.

با یک نظر گذرا می‌توان تفاوت‌های این دو بند را دریافت. در واقع در دو بند ۱ مذکور، سعی شده تا از واژگان و اصطلاحات ماده ۱۶ اساسنامه رم استفاده شده و به آن استناد هم شده است. بنابراین در ابتدا از واژه تقاضا (request) استفاده شده و این تقاضا مشتمل بر تعلیق و توقف تعقیب و تحقیق توسط «دیوان» برای مدت معینی است. اما در بند ۷ مذکور، لحن شورا تغییر نموده و از تحکم برخوردار است؛ زیرا، علاوه بر اینکه در ابتدای بند از واژه تصمیم (decide) استفاده شده،

۱. با توجه به این که در دیباچه اساسنامه رم در حالی که بر اهداف و اصول منشور ملل متحد تأکید می‌کند، «دیوان» را به عنوان یک مؤسسه دائمی مستقل نسبت به ساختار سازمان ملل مستقر می‌کند.

دیگر در این جا سخن از تعلیق و حتی توقف تحقیق یا تعقیب نیست، بلکه نوعی ممانعت مطلق را القا می‌کند. به نظر می‌رسد، شورا چنین افعال و ترک فعل‌هایی را اصالتاً از صلاحیت «دیوان» خارج کرده و مشمول صلاحیت دولت‌های ملی خود مرتکبان قرار داده‌است. مشخص است که ممانعت غیر از توقف یا تعلیق است. این بند به هیچ عنوان به «دیوان» اجازه دخالت نمی‌دهد، مگر اینکه دولت متبوع متهم به کلی از صلاحیت خود صرف نظر کند.

به علاوه، عقلانیت و سیاست این قطع‌نامه متفاوت از قطع‌نامه‌های ۱۴۲۲ و ۱۴۸۷ است؛ زیرا آن قطع‌نامه‌ها در شرایطی کلی پذیرفته شدند؛ بدون توجه به این که نیروهای پاسدار صلح یا سربازان در کدام کشورها مستقر خواهند شد. بنابراین ممکن است در کشوری که عضو «دیوان» است مستقر شوند و حداقل در تئوری مشمول صلاحیت «دیوان» قرار بگیرند. اما اثر بند ۷ از قطع‌نامه ۱۴۹۷ به عکس، به نظر می‌رسد سرانجام محرومیتی روشن و مستبدانه، نسبت به صلاحیت کیفری برخی از اعضای سازمان ملل، به وجود آورد (Zappala: 2003: 674).

طبق اساسنامه رم، دیوان کیفری بین‌المللی، تنها نسبت به جرایمی می‌تواند اعمال صلاحیت کند که یا کشور محل ارتکاب جرم یا کشور متبوع مرتکب عضو آن باشد. حال آن که در مورد قطع‌نامه ۱۴۹۷ که در مورد نیروهای صلحبان در لیبریا مستقر هستند، صادر شده است، امکان ارجاع پرونده آنها به «دیوان» به سختی قابل تصور است؛ زیرا این کشور عضو «دیوان» نیست. اساساً برخی نویسندگان بر این باورند که این کاملاً واضح است که این بند از قطع‌نامه مذکور در حقیقت در پی محدود کردن صلاحیت «دیوان» نمی‌باشد، بلکه قصد دارد محدودیت‌هایی را بر صلاحیت کیفری کشورها تحمیل کند (Zappala: 2003: 674). چنین مقرراتی، نه تنها بر اعمال صلاحیت «دیوان» تحمیل می‌شود، بلکه صلاحیت سایر دولت‌ها مانند دولت سرزمینی (لیبریا) و کشورهایی که قاعده صلاحیت شخصی منفی (کشورهای متبوع قربانیان) را پذیرفته‌اند را نیز از تعقیب محروم می‌کند و مانع اعمال صلاحیت از سوی کشورهای می‌شود که اغلب صلاحیت جهانی برای تعقیب جرایم را به کار می‌برند. ضمن اینکه ارجاع موردی غیر عضو به «دیوان» را نیز از دولت سرزمینی سلب می‌کند. شورا با این عمل، چندین اصل بدیهی بین‌المللی، از جمله اصل صلاحیت سرزمینی را که مورد اتفاق همه ملت‌های دنیا است، نادیده می‌گیرد. به نظر می‌رسد براساس چنین تصمیمی، شورا صلاحیت شخصی فعال (مثبت) را بالاتر از صلاحیت سرزمینی قرار داده‌است. حال آن که صلاحیت سرزمینی اصلی‌ترین و مهم‌ترین صلاحیت کشورها برای اعمال قواعد خود محسوب می‌شود.

به علاوه این مسئله تازه‌ای نیست که کشورهای سرزمینی، صلاحیت اولیه کشورهای فرستنده نیروها را بپذیرند، اما هیچ کشور فرستنده‌ای صلاحیت انحصاری برای رسیدگی ندارد. بلکه تنها

اعمال صلاحیت اولیه آنها تضمین می‌شود. معمولاً این گونه توافقات بین کشورها صورت می‌گیرد و بین طرفین وجود دارد. در ضمن این چنین قطع‌نامه‌هایی نسبت به حاکمیت اعضای سازمان ملل مداخله می‌کند. این موضوع به سختی با بحث توجیه اقدامات براساس فصل هفتم، یعنی تهدید صلح و امنیت بین‌المللی مربوط می‌شود (Zappala: 2003: 673).

از سوی دیگر نیز با این تصمیم قواعد حقوق قراردادی کشورهای عضو اساسنامه را در معرض تهدید و تعطیل قرار داده است؛ زیرا براساس اساسنامه رم، این «دیوان» صلاحیت رسیدگی به جرایمی را که در محدوده کشورهای عضو ارتکاب می‌یابد، دارا است. در واقع با عضویت در این معاهده، کشورها آن را جزئی از قوانین خود قرار داده‌اند که در محدوده صلاحیت سرزمینی خود قابل اعمال می‌دانند.

زیرا کشورهای عضو یک معاهده به طور ویژه‌ای تمایل دارند صلاحیت در خصوص جرایم فرض شده را که نگرانی جامعه بین‌الملل است (۶۲۴)، و همچنین اقدامات گسترده قضایی مورد نیاز برای جلوگیری و سرکوب کردن این جرایم را به ارگان‌های بین‌المللی محول کنند.^۱ محول کردن صلاحیت به «دیوان»، توسط دولتهای سرزمینی، در بهترین قالب قرار می‌گیرد؛ زیرا جرایم در صلاحیت «دیوان» به طور کلی جدی‌ترین جرایم مربوط به جامعه بین‌الملل است (Akande, 2003: 624-625).

حال این سوال مطرح است که قطع‌نامه شورای امنیت چگونه می‌تواند خط بطلانی بر قانونگذاری و تعاریف حقوقی یک کشور یا چند کشور نسبت به اعمال ارتكابی در محدوده آنها باشد؟ هرچند اگر این تعاریف حقوقی از طریق الحاق به یک معاهده بین‌المللی باشد.

البته برخی نیز سعی کرده‌اند تا جایی که ممکن است تفسیر محدودی از این قطع‌نامه ارائه دهند. برای مثال، اگر یکی از اعضای نیروهای چندملیتی سازمان ملل که کشورش عضو دیوان کیفری بین‌المللی نیست، در طی اعمال نظامی به منظور ایمن نمودن محیط برای کمک‌های بشردوستانه، فردی غیر نظامی را بکشد دولت متبوع مرتکب به طور قطع صلاحیت ابتدایی برای رسیدگی به این جرم را دارد. برعکس، اگر یکی از این نیروها درگیر جرایمی مانند تجاوز به عنف، فحش‌های اجباری یا قاچاق انسان یا جرایمی مشابه شود، چنین فعل یا ترک فعل‌هایی ارتباطی با عملیات پاسداری از صلح ندارد و این نیروها تنها با هدف اجرا و حفظ صلح مستقر شده‌اند. پس به هیچ وجه طبق قطع‌نامه شورای امنیت، چنین اعمالی برای این نیروها مجاز نیست. حتی اعمال شکنجه برای به دست آوردن اطلاعات نیز خارج از وظایف مأموریت این نیروها به شمار می‌رود. بنابراین، محدوده اعمال این بند نباید این دسته از جرایم را دربرگیرد (Zappala: 2003: 676-7).

هرچند با وجود چنین تفاسیری، این قطع‌نامه‌ها موجب انتقادات شدیدی از سوی جامعه بین‌الملل شده است. در زمان تصویب این قطع‌نامه‌ها، بیانیه‌هایی از سوی دولت‌ها مبنی بر ناسازگاری آنها با اساسنامه رم و حتی حقوق بین‌الملل صادر شد. دبیرکل نیز پس از قطع‌نامه ۱۴۹۷، درباره قانونی بودن آنها که علی‌رغم حقوق معاهداتی سعی در اصلاح سیستم اساسنامه دارد، تردید نمود^۱ (Jain, 2005 : 241-242).

بر اساس این قطع‌نامه‌ها، دولت‌هایی که عضو منشور سازمان ملل هستند به علاوه عضو «دیوان» هم می‌باشند، در یک موقعیتی قرار گرفتند که با تعهداتشان برطبق اساسنامه رم در تعارض است. تنها حادثه‌ای که قطع‌نامه شورای امنیت می‌تواند یک تعهد برطبق منشور ایجاد کند زمانی است که بر دولت‌های عضو طبق ماده ۲۵ منشور الزام می‌شود، اما باید در حوزه ماده ۲۵ قرار گیرد. به منظور تشکیل تعهدات الزام آور طبق این ماده، قطع‌نامه‌های شورا باید با منشور مطابق باشند. اگر تصمیمات خارج از اختیارات (محدوده صلاحیت) شورا باشد، منجر به هیچ تعهدی طبق منشور نمی‌شود. بنابراین اعضای سازمان ملل به قطع‌نامه‌های ۱۴۲۲، ۱۴۸۷ و ۱۴۹۷، ملزم نخواهند شد و نیاز دارند که در شیوه‌ای که مطابق با تعهداتشان طبق اساسنامه رم است، عمل نمایند. از سوی دیگر، سازمانی بین‌المللی مانند «دیوان»، شخصیت حقوقی مستقلی، جدا از اعضای دارد. براساس ماده ۲۵ منشور ملل متحد، الزام قطع‌نامه‌های شورا امنیت تنها تعهداتی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند نه برای ارگان‌های بین‌المللی تشکیل شده توسط آنها. بنابراین در حالی که قطع‌نامه‌های تصویب شده توسط شورا ممکن است اعضای سازمان ملل را ملزم گردانند، نمی‌تواند این الزام را به خود ارگان‌ها توسعه دهد. پس هیچ اثر الزام‌آوری بر این «دیوان» ندارد (Jain, 2005: 252-253). اما در مقابل، از قطع‌نامه‌های شورای امنیت، به طور روشن دریافت می‌شود که اعمال ارتكابی نیروها در طی عملیات پاسداری از صلح، از صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و شاید هم از صلاحیت هر کشور دیگری غیر از کشور متبوع مرتکب خارج شده است (Jain, 2005: 240). همان‌طور که دولت امریکا در این راستا، به عنوان یک کشور غیر عضو «دیوان»، به شدت نسبت به این مسئله که «دیوان» بتواند صلاحیت خود را نسبت به اتباع امریکا اعمال کند، معترض است. در این راه از ابزارهای سیاسی و حقوقی متفاوت به منظور جلوگیری از این موضوع استفاده می‌کند. از جمله این موارد، پذیرش قطع‌نامه‌های شورای امنیت است که مانع از اعمال صلاحیت «دیوان» نسبت به اتباع دولت‌های غیرعضو می‌شود که در عملیات مجاز سازمان ملل شرکت می‌نمایند (آکندی، ۱۳۸۵: ۴۶۶-۴۶۷).

۱. به اعتقاد دبیرکل: «تلاش برای حمایت از نیروهای پاسدار صلح بین‌المللی سازمان ملل از آن گونه تعقیبی که مدنظر قطع‌نامه شورای امنیت است، واقعاً لازم نیست...» (Zappala: 2003: 672).

اما فراموش نکنیم به جز اساسنامه رم، دولت‌ها در راستای کنوانسیون‌های بین‌المللی و حقوق عرفی بین‌الملل متعهد به تلاش برای حمایت از حقوق بشر هستند (Bellal, 2011: 231). همان‌طور که براساس قطع‌نامه ۲۸۴۰ مجمع عمومی در سال ۱۹۷۰: «امتناع دولت‌ها برای همکاری در دستگیری، استرداد، محاکمه و مجازات اشخاص مقصر در جرایم جنگی و جرایم علیه بشریت، خلاف اهداف و اصول منشور ملل متحد و قواعد تشخیص یافته کلی حقوق بین‌الملل است». این موضوع در قطع‌نامه ۳۰۷۴ در سال ۱۹۷۳ تکرار شد (Akhavan, 2010: 1261). باید یادآور شد، وقتی قاعده‌ای وصف قاعده حقوقی به خود گرفت، نباید آن را نقض کرد؛ زیرا اثر نقض مکرر یک قاعده حقوقی در صحنه بین‌المللی و سکوت دولت‌ها در برابر آن، موجب نوعی عرف بین‌المللی خواهد شد که آن قاعده را از مشروعیت یک قاعده حقوقی عاری می‌سازد (شریف، ۱۳۷۳: ۱۹).

هم‌چنین از اهداف اساسی اساسنامه رم، پایان دادن به مصونیت مرتکبان شدیدترین جرایم مرتبط با جامعه جهانی است که «نباید بدون مجازات رها شوند» (Pre-trial chamber 1, situation in Darfur, 2009). به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد دخالت رهیافت‌های سیاسی در جریان رسیدگی یک مرجع قضایی، به هیچ وجه قابل توجیه نباشد؛ زیرا علی‌الاصول بین آنچه که حقوق مقرر می‌کند و آن چه که سیاست دیکته می‌کند، تفاوت‌های ریشه‌ای وجود دارد. حقوق بهترین قالب را برای برطرف نمودن اختلاف و قطع ماده نزع برمی‌گزیند. این قاعده‌ها مقید به اوضاع و احوال خاص سیاسی یا میزان نفوذ و قدرت یکی از طرفین نیست (شریف، ۱۳۷۳: ۱۹۸-۱۹۹) یا بهتر است نباشد. بنابراین، در این جا نیز «دیوان» باید تعیین کند که آیا مصونیت مورد نظر به موجب قطع‌نامه‌های فوق وجود دارد یا خیر، و عملیاتی که متهم در آن مشارکت کرده از سوی سازمان ملل مجاز بوده یا نه.

شورای امنیت نباید فراموش کند که «دیوان» به مسئولیت کیفری افرادی رسیدگی خواهد کرد که دولت سرزمینی یا دولتی که متهم تبعه آن است به نوعی به این رسیدگی رضایت داده باشند؛ عضویت در «دیوان» نوعی رضایت است. بنابراین هر یک از این دولت‌ها به موجب حقوق بین‌الملل دارای صلاحیت موازی در مورد رسیدگی به جرم هستند و آزادانه می‌توانند تصمیم بگیرند که متهم را محاکمه کنند یا به دیوان کیفری بین‌المللی مسترد نمایند. این موضوع هیچ تعهدی را به دولت متبوع یا دولت محل وقوع جرم که عضو اساسنامه نیست، تحمیل نمی‌کند (شریعت باقری، ۱۳۸۱: ۴۹-۵۰). هرچند ممکن است که اعضای «دیوان» صلاحیت کیفری سرزمینی را نسبت به اتباع کشورهای غیرعضوی که در محدوده سرزمینی دولت عضو مرتکب جرم شوند، اعمال کند (Akande, 2003: 620)؛ زیرا، «دیوان» برپایه اساسنامه خود نسبت به جرایمی که در قلمرو یک

کشور عضو اساسنامه رم، اتفاق افتاده صلاحیت رسیدگی دارد. در این نوع اعمال صلاحیت، رضایت کشور متبوع مرتکب پیش شرط اعمال صلاحیت نیست (Akande, 2003: 619).

در این مورد «دیوان» در واقع مسئولیت فردی ارتکاب جرایم بین‌المللی را که پیش از این در حقوق بین‌الملل عام مورد شناسایی قرار گرفته به اجرا گذاشته است؛ زیرا مجموعه جامع بین‌الملل به موجب حقوق بین‌الملل عرفی یا حقوق معاهداتی به ممنوعیت نسل‌کشی، جرایم جنگی یا جرایم علیه بشریت متعهد است. بنابراین مأمورانی که از سوی یک دولت برای انجام عملیات به کشورهای دیگر اعزام می‌شوند، مشمول این قاعده‌های بین‌المللی قرار می‌گیرند، اگرچه دولت متبوع آنها به اساسنامه رم نپیوسته باشد. به واقع، رژیم صلاحیت جهانی برای چنین افرادی مخاطره آمیزتر از رژیم «دیوان» است (شریعت باقری، ۱۳۸۱: ۵۱-۵۰).

اما به استناد برخی نویسندگان، کشورهای سازمان ملل باید اعتبار قطع‌نامه‌های شورای امنیت را به طور موقت بپذیرند، اگرچه ممکن است به نظر آنان غیرقانونی باشد. دلیل این پذیرش، جلوگیری از تضعیف اعتبار قطع‌نامه‌های شورا و بی‌توجهی به آنها توسط کشورهای عضو است. اما چنین فرضی در مورد قطع‌نامه‌های مذکور که از نظر حقوقی مخدوش است، زیر سؤال می‌رود (کریر و دی.وایت، ۱۳۸۴: ۹۷-۹۶). پیام این قطع‌نامه، اولویت نیروهای پاسدار صلح متعلق به دولت‌های غیرعضو اساسنامه رم نسبت به نیروهای صلحبان متعلق به دولت‌های عضو اساسنامه در مقابل قانون است؛ زیرا مقررات اساسنامه بر گروه‌های نخست اثری ندارد. قائل شدن چنین تبعیضی به طور قطع با ملزومات حقوق کیفری بین‌المللی متعارض است و رژیم قراردادی اساسنامه را با تزلزل مواجه می‌کند (استان، ۱۳۸۴: ۲۲۶).

هر چند در قطع‌نامه‌های ۱۴۲۲ و ۱۴۸۷، علی‌رغم ناسازگاری آن با روح و هدف معاهده رم، شورا به ظاهر با مرجع شمردن معاهده، قانونی عمل کرده است. اما با صدور قطع‌نامه ۱۴۹۷، شورای امنیت درصدد است یک معاهده را اصلاح کرده و یا حداقل برخی از شرایط آن را در صورتی که ضروری تشخیص دهد نادیده بگیرد. که به اعتقاد دبیرکل، همان طور که ذکر شد، سعی برای اصلاح شرایط عهدنامه یا تفسیر مجدد آنها بر خلاف عبارات معاهده، «برخلاف حقوق معاهدات می‌باشد» (کریر و دی.وایت، ۱۳۸۴: ۸۵)؛ زیرا، اثر قطع‌نامه‌های ۱۴۹۷، ۱۴۸۷ و ۱۴۲۲ این است که استثنایی از اساسنامه رم را برای اعضای دولت‌های غیرعضو در عملیات پاسداری از صلح سازمان ملل توسعه دهد. این عمل، منجر به اصلاح اساسنامه و نقض حقوق معاهداتی است. چراکه براساس حقوق معاهدات، معاهدات تنها از طریق آن چه در اسناد تشکیل دهنده آنها مقرر شده قابل اصلاح هستند. همچنین، هیچ چیز در چارت منشور به شورای امنیت اجازه نمی‌دهد که به شیوه‌ای عمل نماید که معاهده دیگری را تعدیل (اصلاح) کند (Jain, 2005: 250).

به علاوه، قطع‌نامه باید منجر به موقعیتی شود که همهٔ ساز و کارهای سنتی مسئولیت تقلیل یابد. همان‌طور که در خود اساسنامه نیز یکی از اهداف ایجاد چنین دیوانی کشیدن خط بطلان بر بسیاری از ساز و کارهای سنتی و سیاسی برخورد با جرایم سنگین و بزرگ است. اما شورای امنیت با صدور و اصرار بر چنین قطع‌نامه‌هایی به نوعی ایجاد «دیوان» را بی‌فایده جلوه می‌دهد. شورای امنیت با این اقدام در واقع سلطه‌طلبی و اقتدار خود را به رخ می‌کشد. همان‌گونه که با انتخاب واژه تصمیم برخلاف دو قطع‌نامه پیشین، به نوعی تفوق و برتری خود را نسبت به «دیوان» نشان می‌دهد و در صدد است تا جایگاه برتر و اقتدار پیشین خود را از دست ندهد.

در حالی که، در پیش نویس توافق‌نامه بین سازمان ملل و «دیوان» هر دو طرف توافق کردند که مأموریت‌های یکدیگر را محترم شمارند و «دیوان» به عنوان یک شخص حقوقی مستقل یک طرف منشور محسوب نشود و معاهدهٔ رم نیز فاقد مادهٔ صریحی است که بیانگر برتری شورای امنیت بر «دیوان» باشد (کریر و دی. وایت، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۵).^۱ در نهایت ممکن است، پرسنل کشور غیرعضو «دیوان» در عملیات حفظ و اجرای صلح که از سوی سازمان ملل متحد مجاز شناخته شده‌اند، بر اساس قطع‌نامهٔ ۱۴۲۲ و ۱۴۸۷ فقط در طی زمانی که آن قطع‌نامه‌ها معتبر هستند، مورد تحقیق قرار نگیرند. اما پذیرش قطع‌نامه ۱۴۹۷ به هیچ‌عنوان با هیچ سند یا عرف بین‌المللی منطبق نیست. ضمناً قطع‌نامه‌های مزبور، به ویژه قطع‌نامه ۱۴۹۷، به صراحت موید ترجیح صلح‌بانان بر حقوق اتباع دولت سرزمینی و دیگران (قربانیان) خواهد شد. چه بسا ممکن است که صلح بان متهم، در کشور خود، هرگز محاکمه نشود، یا با واکنشی بسیار ملایم مواجه گردد و این امر با عدالت کیفری بین‌المللی و موازین حقوق بشری تعارض آشکار دارد.

۵. چگونگی سازش در لوای صلح و عدالت:

چندی است که آرمان مبارزه با بی‌کیفری در شورای امنیت سازمان ملل اهمیت بسزایی یافته است، به گونه‌ای که این نهاد سیاسی با استفاده از اختیارات خود در قالب فصل هفتم منشور و از طریق ایجاد دادگاه‌های ویژه، فراهم کردن شرایط مجازات جنایتکاران را یکی از اهداف و اولویت‌های خود قرار داده است. با آغاز دادرسی کیفری بین‌المللی توسط یک دادگاه جهانی، امیدها و آرمان‌های مجازات مجرمان و تلاش برای برقراری نسبی عدالت کیفری در صحنهٔ بین‌المللی، به گونه‌ای که به

۱. چنین توافقی را «دیوان» از طریق درج صلاحیت تکمیلی به طور ضمنی با دولت‌ها برقرار نموده است؛ زیرا همهٔ دولت‌ها یک تعهد اولیه دارند که صلاحیت خود را نسبت به جرایم تحت پوشش «دیوان»، اعمال نمایند و در صورتی که چنین صلاحیتی اعمال شود، هیچ نقشی نخواهد داشت (شریعت باقری، ۱۳۸۱: ۳۶). هرچند چنین امری (الزام دولت‌ها به انجام رسیدگی) به صراحت در اساسنامه ذکر نشده است (Akhavan, 2010: 1245).

قول رئیس دیوان کیفری بین‌المللی احترام به برتری حقوق، اصل باشد نه استثناء، تا حدودی پررنگ‌تر شد. طبق مضمون و روح حاکم بر اساسنامه رم، شورای امنیت باید در تحقق عدالت سهیم باشد. از این رو تلاقی و هم‌پوشانی «مفهوم» صلح جهانی به معنای کلاسیک و «عدالت» از طریق همکاری «دیوان» و نهاد سیاسی شورای امنیت امکان پذیر خواهد شد. درک پیوند نهاد شورای امنیت و دیوان کیفری بین‌المللی موضوع دشواری نیست؛ آن چه که نیاز به تأمل دارد؛ این است که در پرتو این پیوند، سازش و هم‌جهت بودن (کردن) دو مفهوم مهم و مقدس یعنی «صلح» با «عدالت» چگونه عملی خواهد شد؟ در صورت دایر بودن امر بر رجحان یکی بر دیگری، که به دلیل ماهیت ویژه مناسبات بین‌المللی امر نامعمول و ناآشنایی هم نیست، کدام یک را باید برتری داد؟ (سواری، ۱۳۹۰: ۲۴۵-۲۴۴).

روشن است که رابطه کاری شورای امنیت با «دیوان» اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا از یک سو مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی طبق بند یک ماده ۲۴ منشور به شورای امنیت اعطا شده است و بدین منظور طبق فصل هفتم منشور یک سلسله اختیارات، اعم از قهرآمیز و غیرقهرآمیز، به شورا داده شده است. از سوی دیگر جنایاتی که رسیدگی به آنها در صلاحیت «دیوان» قرار گرفته‌اند، یعنی نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی، معمولاً در شرایطی انجام می‌گیرد که صلح و امنیت بین‌المللی در معرض تهدید قرار گرفته یا نقض شده و یا تجاوزی صورت گرفته باشد. به علاوه، جامعه بین‌الملل بر این باور است که صلح پایدار بدون اجرای عدالت محقق نمی‌شود. بنابراین، چون وظایف اعطایی به «دیوان» با مسئولیت‌های محول شده به شورای امنیت ارتباط تنگاتنگ دارد، وجود رابطه کاری بین این دو اجتناب‌ناپذیر است (میرزایی یگنجه، ۱۳۷۹: ۲۵۷).

از مهم‌ترین نقاط تلاقی این مفاهیم و نهادها می‌توان از ماده ۱۶ اساسنامه رم یاد کرد. که به اعتقاد برخی، با مطالعه اساسنامه رم و به ویژه این ماده و نیز با عنایت به ماده ۱۰۳ منشور و روح حاکم بر کلیت فصل هفتم آن می‌توان دریافت که به ظاهر، مصلحت‌اندیشی آن هم به تشخیص شورای امنیت بر اقامه بی‌قید و شرط عدالت ترجیح داده شده است. در شرایط محدود ماده ۱۶، اعضای «دیوان» پذیرفتند که شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور سازمان ملل ممکن است، تقاضا کند که شرایط صلح و امنیت بر خواست فوری عدالت اولویت دارد (Akande, 2003: 646). ولی از دیدی دیگر، می‌توان این ماده را یک جدایی موقت صلح و عدالت در شرایط استثنایی که به وجود آورنده تهدید یا نقض صلح باشد، در نظر گرفت. در این جا شاید، متوقف کردن جنگ در یک تعارض خاص، اولین قدم در روند دستیابی به عدالت باشد (کریر و دی‌وایت، ۱۳۸۴: ۸۹).

اما پذیرش صلاحیت «دیوان» توسط شورای امنیت و توسل آن به مراجع قضایی نظیر «دیوان» برای مجازات مجرمین، با دو هدف عبرت‌آموزی به سایر جنایتکاران و نیز تشفی خاطر قربانیان، مدنی‌ترین راه تمسک به فصل هفتم منشور برای تضمین حقوق بشر و حیات انسانی و در نهایت استقرار صلح واقعی است، که از منطق خلق دادگاههای ویژه برای رسیدگی به جنایتهای ارتكابی در رواندا، بالکان، سیرالئون و ... الهام گرفته است (سواری، ۱۳۹۰: ۲۵۰). منشور ملل متحد نیز به منظور ایجاد صلح پایدار ایجاد شده است و صلح پایدار تنها در سایه عدالت به وجود خواهد آمد. بنابراین، شورای امنیت باید در عمل به وظایف خود عدالت را در نظر گرفته و به آن عمل کند. در غیر این صورت به تعهدات و وظایف خود طبق منشور عمل نکرده، و منشور نیز معاهده‌ای بین کشورها است که نمی‌توان به مقررات آن به صورت گزینشی عمل نمود.

همچنین «دیوان» نیز به شورای امنیت به منظور رسیدن به عدالت نیازمند است. شاید ایجاد یک معاهده، عملی حقوقی محض باشد (هرچند تصور آن دشوار است) اما در اجرا، ناگزیر است تا از قدرت‌های سیاسی جهان کمک بخواند و این مسئله در گرو پذیرش نیروهای قدرتمند سیاسی است؛ زیرا برخلاف حقوق داخلی، عوامل الزام‌کننده در سطح بین‌المللی چیز دیگری جز حیثیت، آبرو و وجهه بین‌المللی نیست. به همین دلیل ناگزیر است که توجه و خواست سیاست‌ها و کشورهای بزرگ را به خود جلب کند که آن هم در هیئت شورای امنیت متجلی شده است. شورایی مرکب از قدرتمندترین کشورهای جهان، که براساس منشور، کشورهای دیگر باید از قطع‌نامه‌های آن پیروی کنند، در غیر این صورت می‌تواند از قدرت‌های دیگر الزام‌آفرین خود استفاده کند. شورایی که نیروهایش به نوعی حق اعمال دفاع مشروع به نمایندگی از تمامی جامعه بین‌الملل را در مورد تجاوزات و برخی جرایم دارا است. درواقع نیروهای پاسدار صلح به نوعی واکنش به برخی حرکات و اعمالی است که کل جامعه بشری را منزجر می‌کند و هر کشوری که منشور را امضا نموده باشد، دستخوش این اقدامات قرار خواهد گرفت.

۶. نتیجه‌گیری:

سیر تحولات روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم به سوی حاکمیت قانون پیش رفته و قواعد حقوق بین‌الملل بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. این نگرش از آن جا ناشی شده است که جامعه بشری دریافته که برای استقرار صلح و امنیت و در نتیجه توسعه جهانی، حاکمیت قانون ضروری می‌نماید و لذا در راستای نهادینه کردن این قانون و اجرای قاعده‌های حقوق بین‌الملل، نهادهای جدیدی مانند دیوان کیفری بین‌المللی به وجود آمد (آل حبیب، ۱۳۷۹: مقدمه).

با این حال از آنجا که ماهیت زیست بین‌المللی، سیاست بین‌الملل و براساس روابط سیاسی پایه‌گذاری شده است، اندکی دشوار است که بتوان از طریق موارد و ساز و کارهای حقوقی به ثبات و امنیت آن کمک کرد. شاهد مثال آن نیز حضور نیروها و مجامع سیاسی است که در واقع کنترل‌کننده اصلی فعالیت‌های بین‌المللی محسوب می‌شوند. در واقع صلح بین‌المللی نیازمند توجه به خواست دولت‌ها؛ است ولی صلحی که در حال حاضر سعی در ایجاد آن است، بیشتر بر پایه خواست دولت‌های خاصی استوار گشته که اگر بخواهند آن را حفظ کرده و اگر نه بر هم می‌زنند. صلح بین‌المللی توسط شورای امنیت به مصلحت‌گرایی نزدیک می‌شود و صلحی است که شورای امنیت آن را مصلحت‌سنجی می‌کند.

در حالی که، بند نخست از ماده ۲۴ منشور، حاکی از این است که اعضای سازمان ملل برخی مسئولیت‌هایی را که به اصالت بر عهده دارند، به شورای امنیت واگذار نموده‌اند. تفسیر ساده این بند مبین این واقعیت است که صلاحیت‌های شورای امنیت بالا‌صالحه نیست، بلکه به نیابت از طرف کلیه اعضای سازمان که این صلاحیت را به وی تفویض نموده‌اند، عمل می‌کند. به این لحاظ نمی‌تواند اراده خود را جانشین اراده اعضای سازمان ملل نماید. به علاوه اختیارات نیابتی وی محصور در اهداف و اصول سازمان می‌باشد و نباید به طور دلخواه عمل کند. بلکه محدودیت‌های متعددی او را احاطه نموده است (شریف، ۱۳۷۳: ۱۱۸-۱۱۷). از جمله این محدودیت‌ها توجه به اهداف منشور، شرایط اعمال صلاحیت شورای امنیت و اعتبار قطع‌نامه‌های آن است. در این میان نباید از اصول حقوق بین‌الملل عرفی مبنی بر عمل به تعهدات بین‌المللی غافل بود. هرچند این تعهدات بین‌المللی هنوز هم نتوانسته بر وجدان بسیاری از دولت‌ها وارد شده و آنها را ترغیب به رعایت و پذیرش بی‌قید و شرط قاعده‌های آن نماید. شاهد مثال این بحث، محتوای قطع‌نامه‌هایی است که شورای امنیت در خصوص صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی صادر می‌نماید.

در واقع می‌توان این گونه نتیجه گرفت که قطع‌نامه‌هایی مانند قطع‌نامه‌های ۱۴۲۲، ۱۴۸۷ و ۱۴۹۷ تنها زمانی می‌توانند برای سایر دولت‌ها الزام‌آور بوده و بر سایر معاهدات پذیرفته شده توسط آنها، حکومت کند که بر اساس مواد منشور سازمان ملل تنها برای حفظ صلح (البته با پذیرش هدف عدالت در منشور، صلحی متضمن عدالت) و امنیت صادر شده و برای عمل به فصل هفتم آن و به دور از نیت صرف سیاسی و ایجاد تبعیض در مقابل یک نهاد حقوقی - قضایی بین‌المللی و البته با توجه به اصول مسلم حقوق معاهدات، صادر شود.

در نهایت قابل ذکر است که، ارتباط شورای امنیت به عنوان سیاستمدارترین ارگان جهانی که در پی حفظ صلح بین‌الملل است و «دیوان» به عنوان یک ارگان حقوقی که تأمین‌کننده عدالت می‌باشد و نوع برخورد این دو در مقابل هم می‌تواند بنیانگذار عرفی تازه در حقوق بین‌الملل باشد.

۷. منابع و مآخذ:

الف. فارسی:

۱. آکندی، داپو (۱۳۸۵) «صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نسبت به اتباع دولت‌های غیرعضو، مبانی حقوقی و محدودیت‌ها»، ترجمه حسین آقایی جنت‌مکان، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۳، صص ۴۶۵-۵۲۰.
۲. آل حبیب، اسحاق (۱۳۷۹) *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، برای دفتر مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل.
۳. استان، کارستن (۱۳۸۴) «معافیت نیروهای حافظ صلح دولت‌های غیرعضو اساسنامه ICC از صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی» (ابهامات قطع‌نامه ۱۴۲۲ شورای امنیت)، ترجمه سید حسام‌الدین لسانی، *مجله حقوقی*، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۳۲، صص ۲۵۷-۲۲۱.
۴. رضوی‌فرد، بهزاد (۱۳۸۸) «زمینه‌های حکم بازداشت رییس جمهور سودان توسط دادگاه کیفری بین‌المللی»، ۶ فروردین، کد خبر: ۲۲۹۳، در: www.kazeroonema.ir.
۵. سواری، حسن (۱۳۹۰) «تاسازواری عدالت و صلح در دیوان کیفری بین‌المللی در پرتو پرونده عمرالبشیر (سودان)»، *فصلنامه راهبرد*، سال ۲۰، شماره ۵۸، صص ۲۶۶-۲۴۳.
۶. شریعت باقری، محمد جواد (۱۳۸۱) «صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی: اختلاف نظرها در مورد پیش شرط‌های اعمال صلاحیت دیوان»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی*، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۲۶، صص ۵۷-۲۵.
۷. شریف، محمد (۱۳۷۳) *بررسی دکتترین نامحدود بودن صلاحیت شورای امنیت*، چاپ اول، تهران: انتشارات اطلاعات.
۸. عنایت، سید حسین (۱۳۷۰) *تنظیم معاهدات بین‌المللی در حقوق کنونی ایران و مطالعه تطبیقی آن با فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل معاصر*، چاپ اول، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
۹. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۰) *حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد*، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ اول، تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
۱۰. کریر، رابرت، دی‌وایت، نیجل (۱۳۸۴)، «شورای امنیت و دادگاه کیفری بین‌المللی»، ترجمه فرید محسنی و علی قاسمی، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی*، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، ش ۳۴ و ۳۵، صص ۱۱۳-۷۴.
۱۱. میرزایی گنجه، سعید (۱۳۷۹) *سازمان ملل متحد و دیوان کیفری بین‌المللی*، در: *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران*، اسحاق آل حبیب (گردآورنده) تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ نخست. ۸۶۹-۸۷۷.

۱۲. میر محمد صادقی، حسین (۱۳۸۷)، دادگاه کیفری بین‌المللی، تهران: نشر دادگستر.

ب. خارجی

1. Akande, Dapo (2003), The Jurisdiction of the International Criminal Court over Nationals of Non-Parties: Legal Basis and Limits. **Journal of International Criminal Justice**. No.1. pp.618-650.
2. Akhavan, Payam (2010), Whither National Courts? The Rome Statute's missing Half, **Journal of International Criminal Justice**, 8, 1245-1272.
3. Bellal, Annysa (2011), The 2009 Resolution of the Institute of International Law on Immunity and International Crimes, **Journal of International Criminal Justice**, 9, 227-241.
4. Cassese, Antonio (2011), Reflection on International Criminal Justice, **Journal of International Criminal Justice**, No.9, pp.271-275.
5. Clark, J. N. (2011), Peace, Justice and the International Criminal Court. **Journal of International Criminal Justice**. No.9, 521-545.
6. Jain, Neha (2005), A Separate Law of Peacekeepers : The Clash between the Security Council and the International Criminal Court, **The European Journal of International Law**, vol.16, No.2, pp.239-254.
7. Oette, Lutz (2010), Crimes in Darfur before the ICC: Five Years on Peace and Justice, or Neither? The Repercussions of the al-Bashir Case for International Criminal Justice in Africa and Beyond, **Journal of International Criminal Justice**, No.8, pp.345-364.
8. Pre-Trial chamber 1, Situation in Darfur, Sudan, in the Case of the Prosecutor v. Omar Hassan Ahmad Al Bashir (2009), Decision on the prosecutor's Application for a Warrant of Arrest against Omar Hassan Ahmad Al Bashir, International Criminal Court, No: ICC 02/05-01/09.
9. Resolution 1422, (2002), Adopted by SC at its 4572th meeting, on 12 July 2002, Index: S/RES/1422.
10. Resolution 1487, (2003), Adopted by SC at its 4722th meeting, on 12 June 2003, Index, S/RES/1487.
11. Resolution 1497, (2003), Adopted by SC at its 4830th meeting, on 1 August 2003, Index: S/RES/1497.
12. Zappala, Salvatore (2003), Are Some Peace keepers better than others? UN Security Council Resolution 1497 (2003), and the ICC, **Journal of International Criminal Justice**, No.1, pp 671-678.